پاسخ به یک شبهه‏ قتل‏های محفلی کرمان

رضا فرج‏اللهی

یادداشت سردبیر

مقاله‏ی حقوقی حاضر همراه نامه‏یی محترمانه اما بدون تاریخ به‏ قلم آقای رضا فرج‏اللهی(مستشار محترم شعبه‏ی 31 دیوان عالی‏ کشور)در پاسخ به مقاله‏ی آقایان دکتر نعمت احمدی و غلامعلی‏ ریاحی(وکلای پرونده‏ی«قتل‏های محلفی کرمان»)مندرج در حافظ شماره‏ی 22،از طریق پست به دفتر مجله رسیده است.ما بر حسب وظیفه‏ی اخلاقی و قانونی خویش،مقاله را به تمام و کمال چاپ‏ می‏کنیم.و خوشحالیم که قضات عالی‏مقام کشورمان در برخورد با مقالات نقادانه‏ی ماهنامه‏ی حافظ به فرموده‏ی سعدی عمل‏ فرموده‏اند که:

دلایل قوی باید و معنوی‏ نه رگ‏های گردن به حجّت قوی

ما همیشه از این شیوه‏های معقول که پاسخ‏گویی مستدل به نقدهای‏ مجله از سوی مقام‏های قضایی و کشوری و لشکری است،استقبال‏ می‏کنیم.

بسمه‏تعالی

مدیریت محترم مجله حافظ

با سلام و آرزوی توفیق شما و همکاران اهل قلم در نشر فرهنگ‏ و پاسداری از ارزش‏های اصیل و ماندگار این مملکت،در شماره‏ی 22 دی ماه 84 آن مجله،آقایان دکتر نعمت احمدی و غلامعلی ریاحی‏ نوشته‏یی تحت عنوان«قتل‏های محفلی کرمان»قلمی کرده بودند که‏ حاوی نکات ابهام‏آمیز و سوال براگیزی بوده که انگشت اتهام را به سوی اعضای شعبه‏ی سی و یکم دیوان عالی نشانه رفته و گفته شده‏ بود استدلال شعبه دست مردم را برای کشتن افراد بی‏گناه به بهانه‏ی‏ مهدورالدم بودن باز می‏گذارد و هر کس بدون این‏که مجبور به اثبات‏ مهدورالدم بودن مقتول شود،از قصاص و دیه معاف می‏شود.

لازم دیدم برای رفع این شبهه‏افکنی و ابهام‏آفرینی،چند جمله‏ برای تنویر افکار عمومی در پاسخ بنویسسم،امیدوارم در اولین شماره‏ی‏ بعد از این شماره،دستور چاپ آن را صادر فرمایید.

والسلام-رضا فرج‏اللهی

مستشار شعبه‏ی 31 دیوان عالی کشور

پاسخ به یک شبهه‏ در مورد قتل‏های محفلی کرمان

پرونده‏های قتل‏های محفلی کرمان از معدود پرونده‏هایی‏ست که در طول این چند سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بازتاب نسبتا گسترده‏یی در مطبوعات و رسانه‏های جمعی،مخصوصا سایت‏های‏ اینترنتی بعضی از گروه‏های سیاسی داشته است که علت گستردگی‏ بازتاب آن به مسایل دیگری بر می‏گردد که نمی‏خواهم وارد آن جنبه‏ شوم،زیرا گستردگی دامنه‏ی آن قتل‏ها هیچ‏گاه به اندازه‏ی قتل‏های‏ مشهد که توسط فردی به نام سعید حنایی انجام شده بود،نبوده است‏ ولی تردید نمی‏توان داشت که وکلای مدافع و بعضی از مقامات قضایی‏ در این زمینه نقش عمده‏یی موثر بوده‏اند،در حالی که ماهیت این قتل‏ها و انطباق عمل مرتکبان با مواد قانونی(ماهیت قضایی،قانونی)برای‏ مراجع قضایی به خصوص دیوان عالی کشور امری عادی و مبتلا به‏ است و در طول زمان پرونده‏های متعددی که مرتکبان مدعی بوده‏اند به اعتقاد مهدورالدم بودن قربانی خود را کشته‏اند،در شعب دیوان عالی‏ کشور و هیات اصراری دیوان عالی کشور مطرح شده و طبق بند 2 ماده‏ی 295 قانون مجازات اسلامی به علت عدم اثبات مهدودالدم بودن‏ مقتول و ثابت شدن اعتقاد قاتل به مهدودالدم بودن مقتول حکم به شبه عمد بودن قتل و پرداخت دیه صادر شده است.

بعد از این مقدمه باید گفت آقایان در مقاله‏ی خود برخلاف انتظار، بعد علمی قضیه و مبانی رای شعبه‏ی دیوان عالی کشور را نکاویده‏اند،بلکه با نقل یک جانبه‏ی خلاصه‏ی از موضوع و رأی‏ دادگاه‏ها و دیوان عالی کشور به این نتیجه رسیده‏انتد که اگر رأی‏ دیوان عالی کشور پذیرفته شود،موجب قتل بی‏گناهان به بهانه‏ی‏ مهدورالدم بودن می‏شود.تنها نکته‏یی علمی که د نوشته‏ی آقایان‏ وجود دارد،تقابل ماده‏ی 217 قانون آیین دادرسی کیفری با تبصره‏ی‏ 2 ماده 295 قانون مجازات اسلامی‏ست که اظهار عقیده فرمودند، ماده‏ی 217 قانون آیین دادرسی کیفری تبصره‏ی 2 ماده‏ی 295 قانون‏ مجازات اسلامی را نسخ کرده است.1اگر محتویات پرونده‏ی‏ بی‏گناهی متهم را ثابت کند و دادگاه رأی بر برائت صادر کند،رسیدگی‏ تجویز شده است.

تبصره‏ی 2 ماده 295 مجازات اسلامی در مورد ارتکاب‏ قتل به اعتقاد مهدورالدم بودن است که هیچ ارتباطی به رسیدگی‏ حضوری یا غیابی ندارد.مگر این‏که آقایان ارتکاب قتل به این اعتقاد را رسیدگی غیابی تلقی کنند که مقایسه‏ی کشتن فردی به زعم این‏که‏ خونش مباح است با رسیدگی قاضی محکمه در غیاب متهم،قیاس‏ مع‏الفارق است.زیرا کسی که فردی را به این تصور که مستحق کشتن‏ است از حیات محروم می‏کند،اصولا برای خود جایگاه قضایی قایل‏ نیست.بلکه انگیزه‏ی اوست که مقنن به آن حجیت بخشیده است که‏ در صورت اثبات مستحق قتل بودن قربانی جرم،مانند دفاع‏ مشروع یا محارب بودن فرد(موضوع ماده 184)و ساب‏النبی و امثال آن،فاقد مسوولیت کیفری‏ست و از قصاص و دیه معاف است که‏ موارد مربوط به علل موجهه‏ی جرم و علل رافع مسوولیت(بعضا) مشمول این قلمرو از مباحث کیفری خواهد بود.ماده‏ی 217 قانون‏ آیین دادرسی کیفری که به عنوان تجویز دادرسی غیابی در حقوق‏ الناس و عدم تجویز آن در حق اللّه(جز در موردی که دادگاه رأی به‏ برائت متهم صادر کند)[است‏]متخذ ار نظریه‏ی حضرت امام خمینی‏ رضوان‏اللّه تعالی علیه در باب قضاء کتاب تحریرالوسیله است.2که‏ از مباحث و فروع آیین رسیدگی در فقه جزایی اسلام است و به مباحث‏ ماهوی حقوقی کیفری(چه عمومی و چه اختصاصی)ارتباط ندارد.و اما القای این شبهه که رای شعبه‏ی 31 باب جدیدی در کشتار مردم‏ بی‏گناه به بهانه‏ی اعتقاد به مهدورالدم بودن می‏گشاید،یا نوعی‏ تجاهل‏العارف از سوی نویسندگان محتر است،یا برداشتی ناصحیحچ‏ از تبصره‏ی 2 ماده‏ی 295 قانون مجازات اسلامی.آیا ماده‏ی 217 آیین دادرسی کیفری بند 2 ماده‏ی 295(اگر آن را برخوردی حرفه‏یی‏ و برای ارضای مشتری ندانیم)زیرا:

اولا،در تعریف قتل از دیدگاه فقه جزایی،با این بیان«

هو از هاق‏ النفس المعصومه المکافئه عمدا و عدوانا

»3لفظ معصوم که با تعابیر محقون‏الدم و نفس محترمه و غیره در لسان فقها به کار رفته،کشتن‏ کسی که فاقد حرمت یا خونش هدر یا مباح است،حکم جداگانه‏یی‏ دارد،زیرا آیه‏ی 151 سوره‏ی مبارکه‏ی انعام از کشتن نفس محترم و سلب حیات از کسی که خداوندآن را محترم شمرده و حرام کرده است، نهی کرده و سپس با استثنای متصل و عبارت«

الا بالحق

»حکم قتل‏ نفس غیر محرّم را بیان داشته است(

لا تقتلوا النفس اللتی حرم اللّه الا بالحق

).از همین رو قتل فردی که مهاجم است که نفس یا مال‏ (معتنابه)یا عرض فرد را در معرض خطر بالفعل قرار می‏دهد، به عنوان دفاع مشروع با شرایطی که برای آن ذکر شده یا اجرای حکم‏ قصاص به نمایندگی از ولی دم یا ارتکاب قتل در شرایط اضطرار (موضوع مواد 61 و 55 قانون مجازات اسلامی)موجب معافیت‏ مرتکب از مجازات و عدم مسوولیت کیفری‏ست.

ثانیا،اباحه در قتل طبق موازین جزایی،بحثی گسترده و در خور توجه است که به اباحه‏ی مطلق و نسبی تقسیم شده و در مواردی خون‏ کسی برای همه مباح است و گاهی نسبت به اشخاص معیّنی خون او مباح می‏شود.4که از ورود به جزییات این مباحث خودداری می‏کنیم‏ و صرفا دو مثال ذکر می‏کنیم.ماده‏ی 184 قانون مجازات اسلامی‏ دست به سلاح بردن برای مبارزه با محاربان را فاقد جنبه‏یی جزایی‏ دانسته است،اگر کسی برای سرکوب کسانی که جان و مال مسلمان‏ها را به قصد افساد در ارض،مورد تعرض قرار دهند،مرتکب قتل،ضرب‏ و جرح شود،مانند دفاع از مرزهای کشور در قبال تهاجم کشور خارجی، نه تنها از مسوولیت مبراست،از اجر و پاداش اخروی هم برخوردار خواهد شد و یا ولی دم با اعتقاد داشتن حق قصاص قاتل را بدون اذن‏ ولی امر می‏کشد که در این مورد به لحاظ عدم کسب اذن و رأی دادگاه‏ تعزیز می‏شود.

ثالثا،به لحاظ این‏که محقوق‏الدم مقتول از شرایط تحقق قتل‏ عمدی‏ست،مهدورالدم را در صورت اثبات مباح بودن خون مقتول موجب‏ معافیت مرتکب از قصاص و دیه دانسته و اگر نتواند مهدورالدم بودن را ثابت کند،ولی برای دادگاه روشن شود که به اعتقاد مهدوالدم بودن، کشته است،قتل شبه عمد خواهد بود.متاسفانه دادگاه‏های کیفری‏ کرمان به فراز دوم ماده عنایت نکرده،اعتقاد به مهدورالدم بودن را نیز نیازمند به اثبات از سوی متهمان تلقی کرده‏اند،در حالی که این اعتقاد باید برای دادگاه احراز شود،نه آن که متهم آن را ثابت کند.

عبارت مرحوم امام خمینی در جلد دوم تحریرالوسیله را دوباره‏ نقل می‏کنم:«یلحق بشبه العمد لوقتل شخصا باعتقاد کونه مهدورالدم‏ او باعتقاد القصاص و بان الخلاف او بظن انّه صید فبان انسانا»5(در حکم شبه عمد خواهد بود و اگر کسی به اعتقاد این‏که خونش مباح‏ است یا به اعتقاد قصاص،بکشد و خلاف آن ثابت شد یا به زعم این‏که‏ شکار است بکشد،بعد معلوم شود هدف انسان بوده است).

در این موارد در واقع قتل عمدی به لحاظ این ک در شق اول‏ عنصر محقون‏الدم را فاقد است و در شق دوم،مرتکب،قصد کشتن‏ انسانی را ندارد،مفقود است.بنابراین رأی شعبه‏ی سی و یکم‏ دیوان عالی کشور مبتنی بر مبانی محکم فقهی و موازین قضایی‏ست‏ و حرف جدید و یا استنباط نادر و شاذی نیست که به تصور آقایان باب‏ جدیدی را برای ریختن خون بی‏گناهان بگشاید!

به علاوه آن‏چه در این مورد باید برای دادگاه محرز شود،اعتقاد مرتکب بر مباح بودن قتل قربانی است که دادگاه باید در این زمینه دقت‏ کافی کند که اولا اعتقاد به این امر دارای زمینه‏ی عقی و قانون‏ مجازات اسلامی را نسخ کرده است.ابتدا به این مساله‏ی در خور توجه‏ می‏پردازیم.ماده‏ی 217 قانون مرقوم مربوط به رسیدگی غیاب در جرائمی ست که دارای جنبه‏ی حق‏الناسی می‏باشد و در جرائم‏ حق‏اللهی این نوع رسیدگی تجویز نشده،جز در تبصره‏ی 2 آن ماده. اعتبار عرفی باشد،ثانیا،موارد دیگری در پرونده نباشد که خلاف ادعای‏ وی را ثابت کند فرض کنید در موردی قاتل مدعی شده باشد که به علت‏ دشنام،مقتول و سب حضرت رسول اکرم(صلی‏اللّه و علیه و آله)او را کشته است؛در حالی که در پرونده وجود اختلاف خانوادگی بین آن دو کاملا روشن بوده و دادگاه ادعای او را نپذیرفته بود.در این پرونده با وجود این‏که متهمان اعمالی مرتکب شده‏اند که مایه‏ی تاسف است، ولی به مناسبت وظیفه‏یی که در پایگاه عهده‏دار بوده‏اند و این‏که بارها چند نفر از قربانیان را دستگیر و تحویل مقامات انتظامی و قضایی داده‏ و آزاد شده بودند و برداشت‏های نادرستی که از سخنان بعضی‏ مسوولان و شخصیت‏های علمی کرده بودند این اعتقاد را(متاسفانه) پیدا کرده بودند که می‏توانند برای ریشه‏کن کردن فساد و تباهی در جامعه دست به چنین اعمالی بزنند و هیچ گونه انگیزه‏ی دیگری آنان‏ را به ارتکاب عمل وادار نکرده بود،اعتقاد آنان به این امر کاملا روشن‏ است و مشمول قسمت آخر بند 2 ماده‏ی 295 مرقوم می‏باشد.

منابع

(1)-برای نمونه‏ی آرای شماره‏ی 18-2/9/1378،29-27/11/1377،20- 28/11/1376،1-26/1/1376،2-23/1/1373،55-4/11/1373،60- 11/7/1368،18-18/10/1380.

(2)-امام خمینی،روح‏اللّه،تحریرالوسیله،چاپ اسماعیلیان،ص 414،مساله‏ی 6: القول فی شروع السماع الدعوی(الظاهر جواز الحکم علی الغایب بحقوق الناس‏ فلا یجوز الحکم علیه فی حقوق اله تعالی مثل الزنا...)،سید مصطفی محقق داماد، تفاوت روایات فقهی و قضایی،مجله ی حقوقی،شماره‏ی 3،سال 1383.

(3)-شیخ محمدحسن نجفی،جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام،ج 42، دارالاحیاء التراث العربی،بیروت،ص 11،امام خمینی،روح‏اللّه،تحریرالوسیله،ج‏ 2،چاپ اسماعیلیان.

(4)-دکتر صادقی،هادی،جرائم علیه اشخاص،نشر میزان،مبحث اول موارد اباحه‏ی قتل،ص 52 به بعد.

(5)-امام خمینی،روح‏اللّه،همان منبع،ج 2.

الاقاویل

یکی که از نیکان و مهان،و از خوبان اصفهان نصف جهان‏ بود و به وقت مشغولی وزارت عدلیه کرده بود،در معزولی مرا به‏ رسم فضولی که سنت باستان دوستان گرمابه و گلستان است، چنین داستان کرد که مهندس فریور با کرّ و فر مر آن وزیر پاک‏منظر را گفته است که من از عهد صغر تا ایام کبر در مدرسه‏ و معبر با مهندس احمد مصدق هم‏صحبت و هم‏محضر و هم‏گام‏ و هم‏کلام بودم.روزی احمد مصدق مرا که او را یار صادق و رفیق‏ موافق بودم و هم در نزد خلایق از مهندسان محقق و کارشناسان‏ مدقق به شمار همی آمدم،به هنگام صدارت پدر والاگهرش به‏ جهت رایزنی و مشاورت به محضر آن سرور برد.

مصدق شهیر و صدراعظم با تدبیر در آن عهد نه تنها این حقیر سراپا تقصیر را بلکه جمی از کبیر و صغیر را پیشوا و کلانتر و مرشد و رهبر بود.چون نزد او شدم؛اوراقی معظم و اسنادی منضم‏ را از زیر بالش محکم و پتوی مدغم به در آورد و سپس روی به من‏ کرد و فرمود:ای یار محرم و ای مهندس محترم.این اوراق جفت‏ و طاق و این بنچاق مقید از اطلاق،پیشنهاد بانک جهانی برای حلّ‏ و فصل دعوای ما جماعت ایرانی با آنگلوایرانین اوایل کمپانی‏ست! ای پسر!نیک‏منظر درست درنگر و هر چه از خیر و شر در آن‏ به نظر آری،مقید و مختصر مرا بازگوی.

نگریستم و گفتم:به نظر قاصر و رأی فاتر این گوهرشناس‏ بی‏جواهر،آشکار و ظاهر است که در وضع حاضر این پیشنهاد خاطر،تنها راه‏حل این معضل و بهترین راه نجات ما از این و حل‏ است؛پذیرش این معنا برای حل این معما در حکم شکر و حلوا بلکه منّ سلواست.

مصدق پیرمرد روی به من کرد و گفت:شگفتا که به ظنّ من، تو جوان ممتحن تا امروز روسوسیل می‏نمودی و اکنون بدانستم‏ همه‏ی عمر آنگلوفیل بودی.من برنجیدم و بساط برچیدم.

راوی این روایت خفّت آیت،به شنیدن این حکایت،از باب‏ درایت این اشعار آبدار را به بداهت و ابتکار بر زبان جریان داد:

نیست ایرانی به فکری مستقل‏ نفع بیگانه است در فکرش مخف‏ آنگلوفیل است آقا بی‏دلیل‏ ور نباشد،هست لابد روسوفیل‏ ای خدای خالق ارض و سما رحم کن بر بنده‏ی بی‏دست و پا من که ایران دوستم،پس چون کنم؟ چون تو هم از دلش بیرون کنم؟